

دانش آموزان موفق!

کودک ۵ ساله ای که نمره ای در سطح کودک ۳ ساله دریافت داشته، با عملکرد یک نوجوان ۱۶ ساله که سطح نمره اش درحد ۱۴ ساله می باشد، بسیار متفاوت است.

هنگامی که کودکی در مدرسه (ویا دانشجوئی در دانشگاه) کارهایش بد و نامناسب است معمولا "نوسط مدرس خود مورد سرزنش قرار گرفته، معلم در گزارش خود می نویسد: " او می تواند بهتر باشد، اگر سعی کند." در این موارد والدین، معلم و مدرسه را مورد سرزنش و ملامت قرار می دهند، در حالی که این کودک دیرآموز حاصل و ثمره انواع گسترده ای از علل و عوامل زیراست:

کودک

خانواده

تدریس و آموزش

روش ارزیابی، از جمله امتحان

ارزیابی کننده یا امتحان کننده

زمانی که کار و فعالیت کودک یا دانشجو

مطلوب نیست، سرزنش کردنش براساس این

فرضیه که تقصیر فقط متوجه خود اوست، غیر

منطقی و غیر علمی است، زیرا احتمالا " علت

ترجمه، دکتر شکوه نوابی نژاد

مقدمه

در این مقاله، هدف ما بررسی عقب افتادگی در مدرسه به علت بهره هوشی پایین نیست بلکه منظور آن نوع عملکردهای مدرسه ای کودک است که براساس تست هوشی او، پائین تر از حد انتظار می باشد. عده ای دیرآموزی و یا عدم موفقیت تحصیلی فرد را به نسبت سن زمانی او می سنجند و مثلا " می گویند عملکرد این کودک ۲ سال پائین تر از سن زمانی اش می باشد. این تعریف به هیچ وجه رضایت بخش نیست، زیرا نوع عقب افتادگی



می تواند به همان اندازه در یکی از ۴ دسته عوامل وعلل ذکر شده دیگر نهفته باشد.

معمولا والدین هنگامی که متوجه می شوند، کارهای فرزندشان در مدرسه، آن گونه که باید، رضایت بخش نیست، دچار سردرگمی شده و چاره اندیشی در این مورد، برایشان دشوار می نماید.

دلیل معمول برای عملکرد بد، بهره هوشی پایین است، ولی والدین معمولا نمی خواهند این پیشنهاد را بپذیرند که ممکن است این عامل علت اصلی مشکل باشد. البته گهگاه نیز حق با والدین است و در این رابطه سطح هوشی کودک دخالتی ندارد.

زمانی پدر و مادری از من خواستند تا پسرشان را که طبق گفته مدیر مدرسه "به واقع عقب مانده" ذهنی است - مورد بررسی و مطالعه قرار دهم. بهره هوشی این پسر ۱۲۴ بود. او هنگامی که تغییر مدرسه داد، کارش رضایت بخش و مطلوب شد.

کودک

تصویر کلی کودکان دیرآموز را هوبنگهرست (۱۹۶۳) با مقایسه با گروه کنترل ترسیم می کند. او آنها را این گونه توصیف می کند: خود را افراد نالایقی می بینند، آرزوها و آمسال ناچیزی دارند، به اندازه گروه کنترل مدرسه را دوست ندارند، یادگیری از طریق مطالعه را نمی پسندند، معمولا کسب محبوبیت نمی کنند و رهبر گروه همسالان نیستند، کار نمی کنند، دارای رغبت های محدودتری هستند، سازگاری نامطلوبی دارند، متعلق به خانواده های از هم گسسته و نامطلوب از نظر عاطفی می باشند،

اکثرا از طبقات پایین اجتماعی بوده، فاقد هدفهای حرفه ای روشن و جاه طلبی هستند. کودک دیرآموز، نوع خاصی از کودکان نیست بلکه در برخی موارد اطفال، در رشد کند و آهسته هستند، مانند خانواده داروین که در ۵ نسل اعضای انجمن سلطنتی را تشکیل می دادند ولی در مقایسه با دیگران در رسیدن به اوج توانائیهایشان تاخیر داشتند. عده ای از نوزادان نیز با سطح هوشی یکسان، در گذراندن مراحل رشد، سریعتر و یا کندتر از بقیه هستند. این ترتیب در نمود توانائیهای حقیقی بزرگترها نیز دیده می شود.

عده ای از این افراد، کند فکر می کنند، چنانچه چارلز داروین در مورد خود می نویسد: من پیوسته یک فکر کننده کند و آهسته و فاقد ذکاوت لازم در مکالمه و گفتگو بودم، همچنین در درک مفاهیم سرعت لازم رانداشتم. او می نویسد: "حافظه من آن اندازه بد بود که هرگز نمی توانستم تاریخ قرار ملاقات و یا یک خط شعر را بیش از چند روز به خاطر بسپارم." او تنها پس از تامل و اندیشه بسیار قادر بود به نقاط ضعف یک کتاب پی ببرد. البته برخی از دیرآموزان، خوش فکر هستند، لکن دارای عقاید ضعیفی می باشند. آنها ممکن است بسیار کند بنویسند و یا برای طرح یک پاسخ به زمان طولانی نیاز داشته یا در کامل کردن یک پرسش کتبی ناتوان باشند.

برخی از کودکان دارای زیرکی و هوش کافی هستند به طوری که در پاسخ به یک پرسش چند جوابی یا مطلقا چیزی نمی گویند و یا آنچه را که در حقیقت صحیح ولی مورد انتظار نیست جواب می دهند، در حالی که دیگران با همان اندازه هوشمندی، بسیار عجول و بی دقت

را از انهدام و نابودی نجات دادم ، مدرسه‌ای هستند .
 که برای من بی معنا و خسته کننده بود .
 چسترتون اشاره می کند به " دوره ای که معمولا "
 آموزش و پرورش نامیده می شود ، دوره ای که
 شخصی به من چیزی را که نمی دانستم و علاقهای
 نیز به دانستن آن نداشتم ، آموزش می داد .
 تنبلی ممکن است یک ویژگی شخصیتی یا
 خصوصیتی ارثی حاصل یک محیط خانوادگی
 نامطلوب و یا نتیجه نفوذ و اثر گروهی از دوستان
 باشد . دیده می شود که کودکان را به دلیل
 انجام کار زیاد و یازیرکی فوق العاده اذیت
 می کنند و به آنها القاب ناخوشایندی دهند .
 به این ترتیب ، بچه ها پیشرفت و موفقیت
 را با زنانگی و ظرافت برابر گرفته ، سعی می کنند
 برای رهایی از آزار دیگران ، از کارکردن شانه
 خالی کنند .

پروچنب و جوشی ، و تمرکز کم حواس از علل
 مهم دیرآموزی است . همچنین خصوصیات ارثی ،
 مشکلات عاطفی ، اثرات نارس بودن و یا فقدان
 اکسیژن در هنگام تولد نیز در ایجاد این مسأله

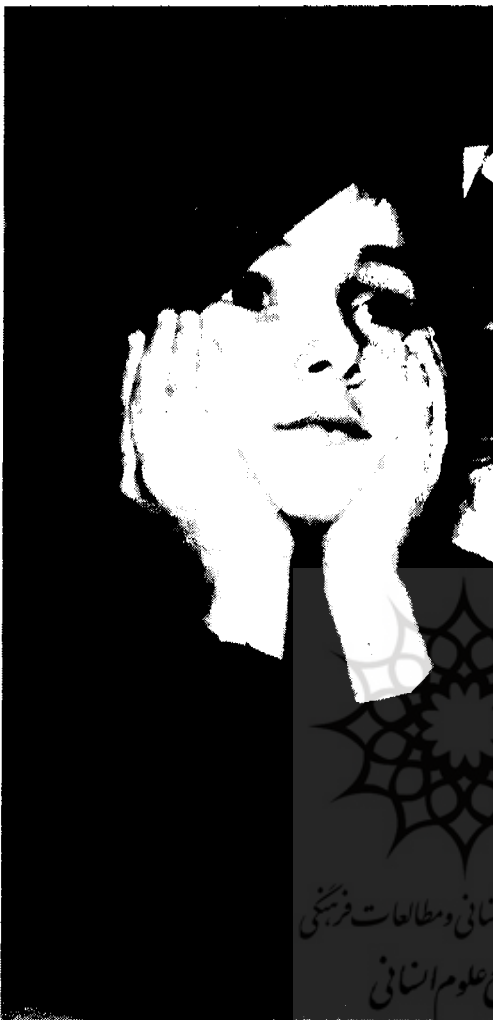


عده ای نیز دارای اندیشه تخیلی بوده و در
 رؤیا فرو رفته اند ، مانند آیزدوبالزاک ، هانس
 کریستین اندرسون و گوگین . ممکن است این
 حالت به علت بی علاقگی و بی حوصلگی درکار
 و یا ساده و آسان بودن بیش از حد آن ، کسی
 تمرکز حواس ویا ویژگیهای شخصیتی به وجود
 آمده باشد . معمولا " این خصوصیت با نگرانی و
 ناامنی درباره خانه یا مدرسه همراه است .

گاه دیرآموزی با تنبلی مرتبط می شود .
 همان طور که می دانید تنبلی یک نشانه است
 در حالی که مسؤ ولیت یک پزشک یا معلم تنها
 نام بردن از نشانه هانیست ، بلکه مهم ، تعیین
 علت آن است . با این توضیحات می توان گفت
 تفسیری که اغلب در پایان گزارشها نوشته
 می شود : " اگر سعی کند می تواند بهتر از این
 باشد " ، عبارت بسیار ناکافی و نامناسبی است ،
 زیرا ممکن است تنبلی کودک به علت بی علاقگی
 او به دروس موجود در برنامه درسی باشد ویا
 موضوع درسی که برایش برگزیده یا خود انتخاب
 کرده است ، به اندازه کافی مورد پسندش
 نباشد ، گاه نیز به علت سهل و ساده بودن کار ،
 فرد دچار سستی می شود . پاره ای اوقات شاگرد
 در کلاسی قرار می گیرد که برنامه آن بر مبنای
 یادگیری خواندن است ، درحالی که از مدتها
 پیش از شروع مدرسه قادر به خواندن بوده و یا
 نوعی اختلال در یادگیری دارد ، مثلا " دچار نقص
 بینائی یا شنوائی است به نحوی که نمی تواند
 در کلاس همای دانش آموزان دیگر پیشرفت
 کند ، همچنین ممکن است مشکل در تدریس بدو
 عدم ایجاد انگیزه باشد . جرج برنارد شاوردر
 پاره روزهایی که به مدرسه می رفت می نویسد :
 " من به طور غریزی با تنبلی و بطالت خودمغرم

دخیل هستند. ناامنی به معنای وسیع کلمه موجب دیر آموزی می شود درحالی که این مسأله خود در نتیجه ناشادی و نگرانی در باره اختلافات خانوادگی، تبعیض و بی مهری در خانه، ترس از آزار و اذیت شدن در مدرسه توسط معلمان یا شاگردان دیگر، اضطراب در باره مورد تمسخر واقع شدن برای جاتی، لباسهای نامناسب، صورت لکدار یا خالدار، ناهنجاریهای تخیلی جنسی در هنگام بلوغ، کوچکی جثه، سختگیری در خانه، تنبیه های شدید همراه با سوءاستفاده های جسمانی از کودک، بیماریهای سخت و بحرانی یا فقدان و داغ دیدگی در خانه و جدائی طولانی از والدین، ایجاد می شود.

ناامنی یک عامل عمده در ایجاد انواع مشکلات رفتاری است. دوگلاس (۱۹۶۴) معتقد است کودک ۱۱ ساله ای که ناخن های خود را می جود، رختخوابش را خیس می کند، کابوسهای مکرر شبانه می بیند و دل دردهای مداوم دارد، در تست هوش و در مقایسه با گروه کنترل، از بهره هوشی پائین تری برخوردار است. کسار مدرسه ای چنین محصلی رضایتبخش نبوده، در امتحانات نمرات پائینی خواهد گرفت. در او انواع نوجوانی، انواع مشکلات عاطفی مانند اضطراب درباره سلامت، جنس و یا شغل، افسردگی یا دیگر نشانه های نوروتیکی، شدیداً در عملکرد کودک مداخله می کند. بیماریهای پسیکوتیک مانند اسکیزوفرنی نیز گاه موجب زوال عملکرد مدرسه ای کودک می شود. اغلب می شنویم که کودک ۳ یا ۴ ساله یک خانواده مرفه علی رغم محیط خانوادگی و تدریس عالی، بدون هیچ دلیل مشهودی از کار کردن سرباز می زند و در نتیجه دارای عملکرد بدی می شود. گاه ترس از شکست در امتحانات، به علت جاه طلبی های



انسانی و مطالعات فرهنگی
علوم انسانی

بیش از حد والدین و یا انتقال اضطراب آنها به کودک دلیل عمده ای برای عملکرد بد کودک در امتحانات می گردد و مانع از به یسار آوردن دانشها و اطلاعات موجود در ذهن است، این امر در امتحانات شفاهی می تواند به عنوان سدی عاطفی، موجب ناتوانی در فکر کردن شود.

معمولاً "شکست قبلی علت مهم شکست بعدی است. در مورد کودکان می توان گفت که شکستهای اولیه اعتماد به نفس آنها را کم کرده، قانعشان

شورش و طغیان علیه معلم و آموزش و پرورش .
کرن رنج (۱۹۶۵) می نویسد: " دادن لقب
بزهکار، به دانش آموز مستعدی که از انجام کار
بهتر، شانه خالی می کند، اشتباه محض است
زیرا ممکن است عامل اصلی این گریز را مافراهم
آورده باشیم، مثلا" با قرار دادن کودکان در
محیطهای نامناسب و یادادن آموزش بدوی انتظار
این که در عوض برآوردن نیازهای خود، بسه
خواستهای ماحامه عمل ببوشانند .

به علاوه، نباید فراموش کرد که کودک دیر
آموز، دچار شکست در یادگیری نشده بلکه در
عوض خصائل مثبت اخلاقی، خصومت، بی دقتی،
بی توجهی و قانع شدن به حداقل را فراگرفته
است. البته گاه نیز فقط مخالف خواست ماعمل
کرده و در عوض ورزش ویا محبوبیتهای خاص
اجتماعی دیگر را دنبال کرده است.

عوامل مختلف جسمانی ممکن است به دیر
آموزی کودک منتهی شود. خستگی ناشی از کار
زیاد یا خواب ناکافی وهر نوع معلولیت جسمانی،
نقصهای بینائی یا شنوائی، بویژه اختلالات
یادگیری، فلج مغزی و انواع بیماریهای حاد که

می سازد که توانایی لازم را در انجام امور
ندارند. ممکن است والدین یا معلم از کودک
انتظار سستی و تنبلی در دروس راداشته باشند،
در نتیجه او مطمئنا" مردود خواهد شد. در ضمن
ترس از والدین این مسأله را تشدید خواهد
کرد.

الگوی این کودکان عده ای از بزرگترها
هستند، آنها که ترجیح می دهند برای رویرو
نشدن با شکست، از هرگونه تلاش دوری کنند.
بعضی از والدین باتغییر دائمی مدرسه،
موجبات ناراحتی فرزند خود را فراهم می -
سازند، زیرا این کار باعث می شود تا کودک
دوستان خود را از دست بدهد ویا از معلمی که
دوستش دارد، دور شده، در نتیجه گاه نسبت به
معلم جدید، دچار احساس نفرت شود. تمامی
این عوامل سبب می شوند تا کودک در درس عقب
بماند.

برخی از کودکان عمدا" ودانسته تواناییهای
واقعی خود را پنهان می سازند که البته این هم
می تواند به دلیل گریز از القابی چون "سوسول"
و " بچه درس خوان" باشد و هم، به عنوان



در نتیجه خستگی و خوابیدن در شب (مانند بیماران مبتلا به آسم) ایجاد می شود، کمبود وقت به علت درمانهای بیمارستانی یا غیبتهای طولانی از مدرسه، هریک می توانند به عنوان عامل مؤثری در عدم پیشرفت کودک محسوب شده، موجب دیرآموزی او گردند.

داروهای که برای پیشگیری از حملات صرعی استفاده می شود ممکن است در تمرکز حواس، یا حافظه و وضع دفاعی فرد اختلال ایجاد کند. معلمان باید بدانند که انواع داروهای که پزشکان برای کودکان تجویز می کنند (و یا به عنوان اعتیاد مصرف می شود) ممکن است به حافظه آسیب رسانده، فکر کردن را کند کنند. این داروها نه فقط شامل باریتوریتها می باشد بلکه برومیدها، کلردیاز پوکسیدها، دیازپام و نیتراز پام را نیز در بر می گیرند. باریتوریتها ممکن است تحریک پذیری و رفتارهای دشوار در فرد ایجاد کند. تریفلوپرازین ممکن است بی-قراری و ناتوانی در آرام نشستن را موجب گردد. اعتیاد به دارو را باید به عنوان دلیل ممکن برای دیرآموزی و عدم پیشرفت، به خاطر داشت.

خانه

در کتاب "مانعت از تیره روزی و بدبختی" گفته شده است "روشن است که معلولیتهای آموزشی کودک محروم، آن اندازه که از فقر هوشی و ذهنی در خانه و نگرشهای والدین نسبت به آموزش و پرورش، مدرسه و معلمان مشتق می شود، به عوامل فیزیکی فقر مثل کثیف و چرک بودن مربوط نمی باشد". والدین خانواده های نامطلوب، با معلمان کمتر در

تماسند، و از فرصتهای تربیتی برای فرزندان خویش غافل و بی خبرند.

در یک خانه نامناسب، اغلب کمتر می توان آرامش و امکان خلوتی برای انجام تکالیف پیدا کرد. کودک ممکن است به علت رختخواب مشترک با خواهر یا برادر خود نتواند خوب بخوابد و یا به علت کار کردن مادر، هنگام بازگشت از مدرسه درب خانه بسته باشد، در نتیجه او باید برای ورود به خانه ساعتها انتظار مراجعت مادر را تحمل کند.

همان گونه که قبلاً اشاره شده است، نگرشهای والدین در مورد عملکرد کودک در مدرسه — مهمترین عامل هستند. عده ای از والدین، آموزش و پرورش را قویاً، مساوی می دانند و با آن مخالفت می کنند. تعدادی فرزندان خود را، به اشتغال در کارهای نیمه وقت به پهای درستان ترغیب و تشویق می کنند. در بین طبقات پائین اجتماع غیبت از مدرسه به مراتب بیش از طبقات بالا وجود دارد، که البته این امر بازتابی از میزان بیماریهای این کودکان و همچنین نگرشهای والدین آنهاست. گروهی از والدین با رفتارهای ناهنجار خود، فرزندان را نسبت به تکالیف مدرسه و یادگیری ماء یوس می کنند. ممکن است خفت و خواری و انداز فضیلت تا حدی باشد که کودک حس کند توان یادگیری ندارد. گاه در خانه خشونت های جسمانی، اختلافات زناشویی، فقدان و داغدیدگی، و بیماریهای شدید خانوادگی یا اعتیاد به الکل و مشکلات مالی شدید وجود دارد، و این درحالی است که کیفیت مکالمات و رغبت های موجود در خانه، انتظارات و جاه طلبیها همه و همه برای کودک مهم می باشد. در خانه های بد و نامطلوب، گفتگوی کمی با کودک صورت می گیرد. همان گونه که بیحن



(۱۹۷۱) می نویسد، انگیزش از فقر مهمتر است. در یک خانه فقیرانه از نظر مالی نیز ممکن است انگیزشهای عالی به وجود آورده البته در صورتی که نگرشهای والدین برای کودک مثبت و محرک باشد.

همان طور که جاه طلبی های اندک که محرکهای ناچیزی را برای کودک فراهم می آورد، نامطلوب است، جاه طلبی های زیاد نیز زیان آوری باشد. طبیعی است که پدر ناموفق آرزو دارد پسرش آینده ای بهتر از او داشته باشد، درحالی که یک پدر موفق انتظار دارد فرزندش همانند او عمل کند. درهریک از این موارد، لازم و ضروری است که والدین بیش از آنچه مواهب ذهنی و هوشی کودک اجازه می دهد از او انتظار نداشته باشند، زیرا ترس از شکست، عملکرد کودک را کاهش می هد.

کیفیت و ماهیت خانه، یک کودک، بزرگترین تاءثیر را بر روی عملکرد حال و آینده او می گذارد. نتایج پیشرفت و امتحانات هم عمیقاً تحت تاءثیر همین مسأله است. سرزنش و ملامت طفل به دلیل رضایت بخش نبودن کارش آن هم درحالی که تقصیری متوجه او نبوده، وگناه اصلی از خانواده است، بسیار قابل تاءسف می باشد.

مدرسه

مدتهاست که همه می دانند عامل موفق نمودن یک کودک در مدرسه، انتظار مثبتی است که معلمان از او دارند.

بیجن (۱۹۷۱) کتابش را با این عبارات تمام می کند:

"کانون اصلی این کتاب سطح عملکرد کودک در مدرسه است که البته تا حدود زیادی متاءثر از

عواملی است که او را برای انجام کار برمی انگیزد. علاوه براین یکی از ابعاد مهم ایجاد انگیزه، انتظارات معلم از آن نوع عملکرد دانش آموز است که در آن قدرت توفیق دارد. درضمن هرگاه معلمی از دانش آموزان خود توقع کاردر سطح عالی داشته باشد، دانش آموز بناچار در همان سطح عمل می کند. از سوی دیگر، اگر انتظارات معلم پایین باشد کودک به طور ناخودآگاه علتی برای عملکرد در سطوح بالاتر نمی بیند.

هیچ کس کامل نیست، معلمان نیز مانند همه کودکان و همه والدین دارای یک سلسله مشکلات رفتاری هستند. معلمانی که روشهای تواءم با ترس، تهدید، استهزاء، انکار فضیلت، یا س و نومییدی و تمسخر در پیش می گیرند به احتمال زیاد در مورد شاگردانشان ناموفق تراز گروهی هستند که از این روشها پرهیز می کنند، زیرا معلمان پیوسته به دلیل رفتار مثبت خود مورد عشق و علاقه شاگردان خود هستند. کودکان را می توان شرطی کرد تا حدی که به جای لذت بردن از یادگیری آن را با تنبیه و بدی مترادف بگیرند. برای نیل به موفقیت، ایجاد رابطه خوب و مطلوب بین معلم و شاگرد اساسی و ضروری است.

امتحانات و امتحان کنندگان

" امتحانات ، آزمایش بزرگی هستند . موضوعاتی که در نزد امتحان کنندگان گرامیترین است ، تقریباً " همواره همانهایی است که من به آنها کمتر از همه می‌اندیشم . من دوست داشتم در تاریخ ، شعر و نوشتن مقالات مورد آزمون قرار گیرم ، درحالی که امتحان کنندگان من طرفدار زبان خارجی (لاتین) و ریاضیات بودند و پیوسته خواست آنها غالب می شد ، من مایل بودم از من پرسیده شود چه می‌دانم ، ولی آنها همیشه می پرسیدند چه نمی‌دانم . هنگامی که از روی میل دانشم را به نمایش می گذاشتم ، آنها در پی آن بودند تا جهل مرا در معرض دید قرار دهند "

(وینستون چرچیل (۱۹۵۹) در کتاب " زندگی کودکی من " .)

علیه امتحانات مطالب بسیاری گفته شده است ، و لازم است که ما هدف و روائی آن را زیر سؤال ببریم . بایستی روشهایی برای ارزیابی اثرات تدریس و نمره دادن به کودکان و خطاهای امتحان وجود داشته باشد ، لکن به فکر هیچ کس چیزی بهتر از روش موجود نرسیده است . همه معتقدند که علاوه بر امتحانات ، باید نوع و شکل دیگری از ارزیابی پیشرفت تحصیلی را ایجاد کرد ، ولی این که ارزیابی پیشرفت تحصیلی بستنهایی معتبرتر از امتحانات است ، خود مورد تردید می باشد . همه معلمان در ارزیابی قابلیت‌های کودکان ، مهارت ندارند ، در ضمن همیشه این احتمال هست که یک معلم از کودک یا والدین او خوش نیاید ، یا نسبت به کنیفی لباس و طبقه اجتماعی او تعصب داشته باشد ، و به این ترتیب

در ارزیابی ، درجه ای پایین تر از آنچه شایسته آن است به او بدهد . مطمئناً " هیچ نوع ارزیابی نباید تنها توسط یک معلم صورت گیرد بلکه باید حاصل یک کار گروهی باشد و بهتر آن است که با روشهای دیگر ارزیابی از جمله مقاله نویسی و آزمونهای نهائی نیز ترکیب شود .

امتحانات برای ارزیابی درک کودک از مفاهیمی که به او آموخته شده است ، و ارزیابی توانائیهای او در تعبیر و تفسیر و به کارگیری آن مفاهیم ، ضروری است . هیچ کس نباید بدون امتحان کردن ، آموزش دهد ، زیرا به دست آوردن کیفیت تدریس و آموزش فرد از ضروریات است .

نمره دادن به کودکان در خلال سالهای مدرسه همین طور هنگامی که می خواهند مدرسه را ترک کنند ، باید به گونه ای باشد که بتوان سطح آموزش را با توانائیهای آنها پیوند و ارتباط داد .

بر اساس تجربه من ، دانش آموزان احساس می کنند که امتحان به عنوان محرک برای کار کردن ارزشمند است . لکن لازم است تا برای تدریس خوب یک ماده درسی مورد علاقه ، همه محرکهای لازم را فراهم آورد .

عوامل بسیاری موجب کم ارزشی امتحانات می شود از جمله این که : امتحانات ، پیشرفت کودک و درک او را از درسهایی که دریافت کرده ، ارزیابی می کند . نه دروسی را که به آنها علاقه مند بوده و در آن برترین تریخه و استعداد را داشته است . همچنین امتحان جزهائی را ارزیابی می کند که قابل سنجش است ، و نسه الزاماً مهم ترین چیزهای ارزشمند را . امتحان ، بویژه نوع حدس سؤالی آن ، توانائی به خاطر سپردن دانش و تصرف حقایق فرد را می آزماید ، ولی این به معنای آن نیست که قدرت دارد

متشنج می سازد. همچنین امکان دارد سؤال بد مطرح شده و بیش از حد کلی باشد به طوری که هیچ جنبه خاصی را در برنگیرد، و یا معلم دانسته و عمداً شاگرد را به گمراهی سوق دهد، یا با برهم زدن اوراق در مقابل دانش آموز و نمره دادن در خلال جوابگویی، او را دچار واهمه سازد. ممکن است معلم خلقتش بر اثر حسرتی، بی خوابی، گرسنگی و... تنگ بوده، و از این که دانش آموز مطالبی را که بارها در کلاس تکرار شده، به خاطر نمی آورد، شدیداً عصبانی شود. بخصوص اگر این مساله در حضور یک بازرسی یا ممتحن اداره اتفاق بیفتد، زیرا در این صورت او احساس حقارت کرده، فکر می کند که این عمل دانش آموز موقیبت و شخصیتش را ضایع نموده است.

ممکن است کودک به علل متعدد در امتحانات خویش ناموفق باشد از جمله: دلپره بیش از حد (که احتمالاً بر اثر اضطراب و جاه طلبی های والدین فزونی یافته است)، یاداشها و نویدهای غیرعقلانی برای موفقیت، فشار حسرتی و گرسنگی، کندفکری و یا کندنویسی، بد پاسخ دادن بسنه سوالات آن گونه که به بخشی از ورقه امتحانی مطلقاً جوابی داده نشده باشد، وجود یک مانع عاطفی، عصبانیت، عجله، ترس از ممتحن، بیماری و یا بدی حال در هنگام امتحان (مثلاً رنج بردن از یک نوع حساسیت ویا میگرن). دالتون (۱۹۶۸) رابطه عادت ماهانه با نتایج امتحانات را مورد مطالعه قرار داده است. دحیرانی که در مرحله پیش از عادت ماهانه توار دارند، در امتحانات نسبت به گروه گواه نمرات قبولی باین تری گرفته، در نتیجه معدل و امتیازات کمتری کسب کرده اند.

توانائی یا خلاقیت کودک، ویا توانائی کاربرد دانش و حقایق او را نیز بسنجد. ورنون (۱۹۶۷) فراوانی استنباهاتی را که در حین نمره دادن رخ می دهد، مورد توجه قرار داده است. کاملاً بدیهی است که پراکندگی نمرات در نوع پرسشهای انشائی به مراتب بیشتر از پرسشهای چهار جوابی می باشد. درجه و میزان این پراکندگی به موضوع درسی که از آن امتحان به عمل می آید، بستگی دارد، چنانچه در ریاضیات کمتر و در برخی از شاخه های علوم بیشتر از دروس دیگر است. هرگاه ما یک داوطلب را مردود کنیم، باید دلیل ردی او را زیر سؤال ببریم. الف: ممکن است نمرات ما نشان دهد که دانش آموز از دید ما مقدار دانش لازم را فرا نگرفته است، و یا این که ما او را به عنوان تنبیه رد کرده ایم، تازه این احتمالات در صورتی است که عامل شکست وردی، تقصیر و کوتاهی خود دانش آموز باشد. در ضمن امکان دارد او را بر اساس این فرضیه، که روزگی باعث بهتر کارکردنش می شود رد کرده باشیم همچنین محتمل است نمره او را به عنوان تنبید و محرکی برای دیگران کم داده باشیم که این بندرت می تواند برای قربانیان ردی و روزگی، دلیل منصفانه ای باشد. در ضمن با وجود آنکه نتایج امتحانات مدرسه با عملکرد فرد در دانشگاه مرتبط است، ولی برای موفقیت آینسده او ارزش پیشگوئی کمی را داراست.

گاه در یک امتحان شفاهی ممتحن سخن را دراز کرده، به دانش آموز فرصت محدود و کمی برای اظهار معلومات می دهد و ما او را سناپ رده نموده، در پاسخگویی به لکت و گبھی دچار می نماید. در باره ای اوقات معلم سخن کودک را قطع کرده، رسنه افکارش را از هم می کسلد و با با حمله لفظی او را برسانده، اعصابش را



والدین یا توجه به مصالح عمومی و منافع دیگران انتخاب شده است یا فقط بر محور منافع و تمایلات خود آنها دور می زند؟ آیا پدر و مادر وی بموقع و عاقلانه تصمیم می گیرند یا افرادی ضعیف النفس و متزلزل هستند؟ آیا روح علمی در قضاوت آنها نسبت به امور و اشخاص نفوذ دارد یا قضاوتهای آنها بی پایه و ماء خداست؟ آنچه بچه در رفتار پدر و مادر و دیگر اعضاء خانواده می بیند روی علاقه به آنها یا اعتباری که برای آنها قائل است مورد تقلید قرار می دهد و از این راه پایه شخصیت اخلاقی خود را محکم می سازد.

بچه در خانه به فلسفه اجتماعی جامعه آشنا می شود. در جامعه ای که دموکراسی یا دموکراسی اجتماعی به عنوان فلسفه اجتماعی مورد قبول واقع شده است، این فلسفه بر روابط اعضاء خانواده حکومت دارد. طرز برخورد صحیح اعضاء خانواده با یکدیگر، اشتراک مساعی آنها برای تعیین هدفهای خانوادگی و ناه بین مصالح خانواده، پیروی آنها از روش عقلانی در کلیه شئون خانوادگی، شرکت دادن تمام اعضاء خانواده در اخذ تصمیماتی که مربوط به امور خانواده است و تقسیم کار و مسؤولیت میان اعضاء خانواده و همچنین فرصت کافی برای اظهار نظر افراد در محیط خانواده به چشم می خورد و قهراً "بچه نیز از این وضع استفاده می کند و اسباب رشد او در جنبه های مختلف شخصیت بهتر فراهم می گردد.

خانواده ها در آشنا کردن بچه ها با میراث فرهنگی و اجتماعی نقش مؤثری به عهده دارند آنها باید در درک و فهم میراث فرهنگی به بچه ها کمک کنند و با توجه به رشد و تجربیات،

آنها را با میراث ادبی، علمی، فلسفی، دینی و هنری جامعه آشنا سازند. اهمیت این میراث را در زندگی اجتماعی و وحدت معنوی جامعه برای بچه ها روشن کنند و در عین حال باید بدون تعصب و بانظر علمی ارزش و اعتبار این میراث را برای آنان مشخص سازند و در این باره به بچه ها کمک کنند تا خود ایشان با استفاده از مطالعات خویش به ارزش سنجی میراث فرهنگی اقدام نمایند و ضمناً آنها را تشویق کنند که برای توسعه و پیشرفت این میراث فعالیت نمایند.